

بحران سرمایه‌داری جهانی و بازسازی طبقه کارگر

بیورلی جی. سیلور

در دهه‌های اخیر، خیلی‌ها از نابودی طبقه کارگر و به‌ویژه افول سازمان‌های کارگری (سندیکایی و سیاسی) سخن گفته‌اند. چیزی که کمتر به آن اشاره شده این است که از زمان بحران مالی ۲۰۰۷-۲۰۰۸، شاهد سلسله‌ای از انفجارهای اجتماعی و موج‌های مبارزه‌های کارگری در اشکال گوناگون بوده‌ایم. بسیج‌های کارگری سال‌های اخیر، اگرچه گاه شکست‌های بسیار تلخی را متحمل شده‌اند، اما در عین حال نشان داده‌اند که سرمایه یک قادر مطلق نیست.

وقتی متخصصان علوم اجتماعی از دوره ۲۰۱۹-۲۰۲۱ صحبت می‌کنند، غالباً در حرفه‌ایشان سه نشانه بحران عمیق نظام‌مند آشکار می‌شود:

۱) ناتوانی اکثر کشورها در پاسخ‌گویی و واکنش مناسب نسبت به همه‌گیری کوید-۱۹، ویروسی (۱) که افشاگر بزرگ شکست حکومت‌ها بود.

۲) قبول شکست و ناکامی در جنگ افغانستان از جانب ایالات متحده آمریکا، که به وضوح نشان (۲) می‌دهد که «جنگ علیه تروریسم» نتوانسته روند تنزل جایگاه و کاهش قدرت آمریکا در سطح جهانی را معکوس کند و تغییر دهد.

۳) سونامی اعتراضات اجتماعی جهانی، که در سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۱ پس از بحران مالی (۳) ۲۰۰۸، کلید خورد و تا سال ۲۰۱۹ به طور پیوسته افزایش و گسترش یافت.

با نگاه به آینده، روشن است که هر استراتژی سوسیالیستی‌ای که مبتنی بر طبقه کارگر باشد، باید زمینه‌ای را که در آن مبارزات در حال وقوع است، در نظر بگیرد، مشخصاً یعنی بی‌ثباتی. هژمونیک آمریکا در چارچوب بحران سرمایه‌داری جهانی را که از دهه ۱۹۳۰ بی‌سابقه است همچون نیمه اول قرن بیستم، بحران کنونی سرمایه‌داری جهانی شکل یک بحران عظیم مشروعیت را به خود گرفته است؛ و از این بابت شعار «سوسیالیسم یا بربریت» بار دیگر می‌تواند تبدیل به یک پرسش شود.

تشکیل، نابودی و تشکیل مجدد طبقه کارگر جهانی

بسیج طبقاتی و مبارزه کارگری برای جلوگیری از لغزش و چرخش محتمل به سمت «بربریت» چه کار می‌تواند بکند؟ تا همین چند سال پیش، پاسخ نظریه‌پردازان جهانی‌سازی، چه چپ و چه

راست، یکسان بود: «تقریباً هیچ کار». بنا بر تز «یکسان‌سازی در پایین‌ترین سطح» (تز مسابقه تا پایان کار)، جهانی‌شدن موانع غیرقابل عبوری بر سر بسیج طبقه کارگر ایجاد کرده است. از دهه ۱۹۸۰، طرفداران این دیدگاه آگهی‌های ترحیم بی‌شماری برای جنبش کارگری نوشته‌اند و بر تضعیف و نابودی طبقه‌های کارگر موجود تاکید کرده‌اند، مرگ طبقه کارگر به ویژه - و این مهم است - در کشورهای مرکزی سرمایه‌داری که به تولید صنعتی اشتغال دارند. چیزی که اما آنها نادیده گرفته‌اند این است که سرمایه داری، به‌واسطه تغییر شکل‌های مکرر سازمان‌دهی تولید جهانی، طبقات کارگر جدیدی را خلق کرده است؛ طبقات کارگری که منابع جدید قدرت، رنج‌ها و مطالبات خاص خودشان را دارند

برخی بر این باور اند که درس اعتراضات سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۱ این بود که مبارزات طبقاتی از محل تولید (کارخانه) به خیابان منتقل شده است. با این حال، و اگرچه نباید «مبارزات خیابانی» را دست‌کم گرفت، ناچیز شمردن اهمیت اعتصابات در محل کار اشتباهی بزرگ است، چرا که اعتصابات کارگری سرچشمه‌های قدرت جنبش‌های خیابانی در سراسر جهان بودند

•

از این بابت، رویکرد جایگزینی لازم است که بر ایجاد و بازسازی طبقات کارگر تاکید کند. این بازسازی هم‌اکنون در پاسخ به جنبه‌های خلاقانه و مخرب فرآیند انباشت سرمایه در حال انجام است. در واقع، وجه مشخصه موج جهانی مبارزه سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۱، بسیج طبقات جدید در حال شکل‌گیری در کنار طبقات از پیش موجودی بود که تلاش می‌کردند حقوق و امتیازاتی را حفظ کنند که در دوره‌های قبلی مبارزه به دست آورده بودند. ما شاهد اعتصاب کارگران صنعتی در چین، اعتصابات «غیرقانونی» در معادن پلاتین آفریقای جنوبی، و حضور جوانان بیکار یا بی‌ثبات‌کار در خیابان‌ها بودیم که میدان‌ها را در سراسر جهان اشغال کردند. تظاهرات ضد ریاضتی از آمریکا تا شمال آفریقا را درنوردید. و این روند مقدمه سونامی بسیج‌های طبقاتی بود که بیش از یک دهه به طول انجامید، و در این مدت‌ها انبوهی از اعتصاب کارگری و مبارزات خیابانی رخ داد

دومین سالگرد جنبش اشغال وال‌استریت، در نیویورک در سپتامبر: AFp-عکس از امانوئل دوناد برخی بر این باور اند که درس اعتراضات سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۱ این بود که مبارزات طبقاتی از محل تولید (کارخانه) به خیابان منتقل شده است. با این حال، و اگرچه نباید «مبارزات خیابانی» را دست‌کم گرفت، ناچیز شمردن اهمیت اعتصابات در محل کار اشتباهی بزرگ است، چرا که اعتصابات کارگری سرچشمه‌های قدرت جنبش‌های خیابانی در سراسر جهان بودند. برای

مثال، اگرچه غالباً ماجرای خیزش مصری‌ها در سال ۲۰۱۱ به اشغال میدان تحریر خلاصه می‌شود، حقیقت این است که مبارک استعفا نداد مگر آن هنگام که کارگران کانال سوئز - این گلوگاه حیاتی تجارت ملی و بین‌المللی - دست به اعتصاب زدند.

در قرن بیستم، کارگران حمل و نقل به خاطر جایگاه استراتژیکشان در زنجیره‌های تامین و تدارکات ملی و جهانی از قدرت زیادی برخوردار بودند (...). کارگران حمل و نقل، انبارها و ارتباطات همچنان با توجه جایگاه استراتژیکشان در فرایند انباشت سرمایه قوی باقی خواهند ماند و شاید حتی نقش مهم‌تری نیز ایفا کنند.

•

از دهه ۱۹۸۰، که نظام «تولید به‌موقع» به طور گسترده در دستور کار گرفته، (و تلاش شده روند تدارکات، انبارداری و حمل و نقل و تحویل کالاها با ایده توزیع به موقع و با هدف کاهش هزینه‌ها به حداقل برسد)، کارخانه‌های پایین‌دستی‌تر در زنجیره تولید نسبت به اعتصاب تامین‌کنندگان منابع و مواد و خدمات آسیب‌پذیرتر شده‌اند. این امر صادق است حتی اگر اعتصاب در کارخانه تامین‌کننده‌ای رخ دهند که با کارخانه‌های پایین‌دستی‌تر در یک استان واقع شده باشد. همین اتفاق برای مثال برای اتومبیل‌سازی هوندا افتاد، و اعتصاب یک پیمان‌کار فرعی باعث شد که هوندا همه کارخانه‌های مونتاژ خود را در چین تعطیل کند.

همه‌گیری کرونا و مسدود شدن کانال سوئز در مارس ۲۰۲۱ به‌روشنی نشان دادند که زنجیره‌های تامین و تدارکات جهانی نسبت به اشکال مختلف وقفه و اختلال، به طور خاص اعتصاب‌ها، آسیب‌پذیر اند. این از برخی جهات چیز تازه‌ای نیست. در قرن بیستم، کارگران حمل و نقل به خاطر جایگاه استراتژیکشان در زنجیره‌های تامین و تدارکات ملی و جهانی از قدرت زیادی برخوردار بودند و نقش ویژه‌ای که در جنبش کارگری بازی کردند، از همین جا می‌آید. شکی نیست که زنجیره‌های تامین و تدارکات جهانی در قرن بیست و یکم متفاوت از گذشته‌اند، و در واقع همه‌گیری و تنش‌های ژئوپلیتیک آنها را مجبور به بازسازی ساختاری خواهد کرد؛ با این حال، کارگران حمل و نقل، انبارها و ارتباطات همچنان با توجه جایگاه استراتژیکشان در فرایند انباشت سرمایه همچنان قوی باقی خواهند ماند و شاید حتی نقش مهم‌تری نیز ایفا کنند.

میدان التحریر قاهره - اگرچه غالباً ماجرای خیزش مصری‌ها در سال ۲۰۱۱ به اشغال میدان تحریر خلاصه می‌شود، حقیقت این است که مبارک استعفا نداد مگر آن هنگام که کارگران کانال سوئز دست به اعتصاب زدند.

به همین ترتیب، نادیده گرفتن اهمیت اعتصابات کارگران صنعتی در آینده احمقانه خواهد بود، چرا که انتشار و پراکندگی جهانی تولید در مقیاس بزرگ (که طی قرن بیستم آغاز شد) باعث ایجاد

طبقات کارگر جدید [در جنوب جهانی] و در نتیجه به راه افتادن موج‌های پی در پی ستیز طبقاتی شده است. به طور مشخص، از ابتدای قرن بیست و یکم، و همزمان با انتقال کانون تولید صنعتی در مقیاس بزرگ به قاره آسیا، مبارزات کارگری در این مناطق به جریان افتاده است؛ موید این نیز که هر جا سرمایه باشد، تضاد نیز هست.

در اینجا با فرآیندی جغرافیایی مواجه هستیم. سرمایه برای جستجوی نیروی کار ارزان و مطیع جا به جا شود و به مناطق دیگری می‌رود، اما در نهایت در این مناطق تازه، طبقات کارگر جدیدی می‌آفریند و باعث تضادهای جدیدی می‌شود. این فرایند البته دلالتی بیابخشی نیز دارد. وقتی سرمایه به سمت بخش‌های جدید اقتصاد حرکت می‌کند، با همین فرایند ایجاد طبقات کارگر جدید و ظهور اشکال جدید تضاد روبرو خواهیم بود.

معلمان و یک چشم‌انداز کارگری هژمونیک

امروز باید به کدام بخش‌های اقتصادی چشم دوخت؟ بدون شک یکی از مهم‌ترین بخش‌ها «صنعت آموزش» است که به لحاظ نیروی کار، به نقل از یونسکو، از ۸ میلیون معلم در سراسر جهان در سال ۱۹۵۰ به ۶۲ میلیون معلم در سال ۲۰۰۰ افزایش یافته است و این رقم با ۵۰ درصد افزایش در سال ۲۰۱۹ در مجموع به ۹۴ میلیون معلم رسیده است. علاوه بر رشد نجومی تعداد معلمان در سرتاسر جهان، دلایل دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهند امروز معلمان نقشی کلیدی در جنبش جهانی کارگری ایفا می‌کنند، مشابه همان نقشی که کارگران نساجی در قرن نوزدهم و کارگران اتومبیل‌سازی در قرن بیستم ایفا کردند.

گرایش به تضاد اجتماعی در «صنعت آموزش» در پایان قرن بیستم بود که به واقعیتی انکار ناپذیر بدل شد، با این حال نقطه عطف روند بسیج و مبارزه معلمان همین یک دهه اخیر بوده است. اعتصاب موفق معلمان در شیکاگو در سال ۲۰۱۲ یک نمونه مثال‌زدنی است؛ به‌ویژه اینکه آنها نشان دادند که معلمان نه فقط برای منافع خودشان بلکه برای منافع شاگردان خویش و خانواده‌های آنها مبارزه می‌کنند. اعتصاب شیکاگو موجی سراسری از اعتصاب‌ها و تظاهرات را در سراسر آمریکا به دنبال داشت، به‌ویژه در مناطق آموزشی واقع در ایالت‌هایی که سیاست‌های شدید ضد سندیکایی دارند.

اعتصاب‌های بزرگی را (CPC) در شیلی، معلمان مدارس دولتی تحت هدایت اتحادیه معلمان برپا کردند و با حمایت دانش‌آموزان، ساکنان محله و سایر کارگران نقش اصلی را در چرخه اعتراضات ملی ایفا کردند که مطالبات محوری آن دسترسی همگانی به آموزش و کنار گذاشتن قانون اساسی نئولیبرال به ارث رسیده از دوران پینوشه بود. در کاستاریکا، هندوراس و کلمبیا

شاهد اقدامات مشابهی بودیم؛ در پرو، رئیس جمهور چپ‌گرا، پدرو کاستیو، با حمایت سندیکای معلمان به قدرت رسید.

علاوه بر رشد نجومی تعداد معلمان در سرتاسر جهان، دلایل دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهند امروز معلمان نقشی کلیدی در جنبش جهانی کارگری ایفا می‌کنند، مشابه همان نقشی که کارگران نساجی در قرن نوزدهم و کارگران اتومبیل‌سازی در قرن بیستم ایفا کردند.

•

این موج جدید مبارزه صنفی معلمان نشانگر فرآیندی از پرولتریزه‌شدن صنعت آموزش است... اعتصابات معلمان از جمله به این دلیل موفقیت‌آمیز بوده که آنها از قدرت چانه‌زنی قوی در محل کارشان برخوردار هستند. می‌توان ادعا کرد که «صنعت آموزش» مهم‌ترین کالاهای سرمایه‌ای قرن بیست و یکم را عرضه می‌کند، یعنی کارگران تحصیل‌کرده‌ای که پس از آن باید وارد «اقتصاد اطلاعات» شوند.

برخلاف بسیاری از صنایع، نمی‌توان معلمان را با تهدید به دور-سپاری تولید (و انتقال محل تولید به مناطقی که کارگر ارزان‌تر است) تحت فشار گذاشت (فارغ از تجربه آموزشی مجازی که با همه‌گیری کرونا فراگیر شد، تدریس باید در همان جایی صورت پذیرد که دانش‌آموزان هستند). به همین ترتیب، «صنعت آموزش» در برابر خودکارسازی یا اتوماسیون مقاوم است (جایگزینی معلمان با ربات‌ها فعلاً در چشم‌انداز پیش‌رو نیست).

علاوه بر این، معلمان جایگاهی استراتژیک در تقسیم کار اجتماعی دارند. وقتی معلمان اعتصاب کنند، یک اثر دومینویی ایجاد می‌کنند که بر کل تقسیم کار اجتماعی تأثیر می‌گذارد: آنها زندگی روزمره خانواده‌ها را مختل می‌کنند و کار والدین را دشوار می‌کنند. از این نظر، قدرت استراتژیک معلمان کاملاً منحصر به فرد است... با این حال، اگر این قدرت در یک چشم‌انداز وسیع‌تر و در یک حرکت گسترده‌تر قرار نگیرد، معلمان ممکن سپر بلا شوند و در معرض سرکوب توسط دولت و سرمایه قرار بگیرند. در واقع، تعمیق بحران سرمایه‌داری، که روز به روز وخیم‌تر می‌شود، گسترش و تعمیق اشکال سرکوبگر قدرت را نیز به همراه دارد. معلمان جایگاهی استراتژیک در تقسیم کار اجتماعی دارند. وقتی معلمان اعتصاب کنند، یک اثر دومینویی ایجاد می‌کنند که بر کل تقسیم کار اجتماعی تأثیر می‌گذارد.

•

اعتصابات بزرگ یک دهه گذشته نشان می‌دهد که معلمان می‌توانند در متن یک حرکت گسترده‌تر قرار بگیرند و نشان دهند که مبارزات صنفی خاص آنها دفاع از منافع کلیت جامعه را در برمی‌گیرد. کار معلمان آنها را به طور روزانه در تماس با حلقه‌های بزرگتری از طبقه کارگر قرار می‌دهد، و آنها شاهد تمام مشکلاتی هستند که گریبان شاگردان و خانواده‌هایشان را گرفته

است. بنابراین، آنها به آسانی می‌توانند نشان دهند که اگرچه مطالبات‌شان متوجه منافع خاصی است که به قشر معلم مربوط می‌شود اما در عین حال آنها مدافع منافع شاگردان و خانواده‌ها و محله‌ها و شهرهایشان نیز هستند. البته این پتانسیل هژمونیک، که ریشه در شرایط ساختاری دارد، باید با «ابزاری» سیاسی فعال شود، ابزاری که بتواند مبارزات خاص معلمان - و کارگران- را به مبارزات گسترده‌تر برای کرامت انسانی و بقای کره زمین پیوند دهد.

همبستگی، یک نسخه همیشگی

خودکارسازی که توسط هوش مصنوعی ترویج می‌شود، باعث شده برخی از روشنفکران از «پایان کار» و در نتیجه از پایان ستیز اجتماعی کارگری سخن بگویند. غیبت کامل نیروی انسانی از فرایند تولید اما یک خیال غیرقابل‌دسترس است و نباید اهمیت مبارزات کارگران در محل‌های تولید را دستکم بگیریم.

از سوی دیگر، دستکم گرفتن اهمیت مبارزات خیابانی هم اشتباه است. در واقع، می‌توان با استناد به جلد اول سرمایه مارکس، درهم‌تنیدگی ضروری این دو محل مبارزه یعنی کارخانه و خیابان را نشان داد. از یک سو، مارکس با توصیف تضاد بی‌وقفه میان سرمایه و کار در مورد مدت، شدت و ریتم فعالیت، به آنچه در «آزمایشگاه مخفی تولید» می‌گذرد اشاره می‌کند؛ و از سوی دیگر در فصل ۲۵ سرمایه، به روشنی نشان می‌دهند که منطق توسعه سرمایه‌داری فقط به مبارزات دایم در محل کار منجر نمی‌شود، بلکه ستیزهای بزرگتر در سطح اجتماعی را برمی‌انگیزد، چرا که انباشت سرمایه با «انباشت بدبختی» جفت می‌شوند، به ویژه در قالب گسترش ارتش ذخیره کار.

بدین معنا، تاریخ سرمایه‌داری را نه فقط بر حسب فرایند چرخه‌ای تخریب خلاق در محل تولید، بلکه نظر به گرایش دراز دامنه آن به تخریب شیوه‌های زندگی موجود (و آن هم با ریتمی سریع‌تر از خلق شیوه‌های زندگی جدید) مشخص و تعریف کرد. از این بابت، تفکیک مفهومی سه نوع ستیز کارگری ضرورت دارد:

اعتراضات طبقات کارگر در حال شکل‌گیری؛ (۱)

اعتراضات طبقات کارگر موجود که در حال نابودی هستند؛ (۲)

اعتراضات کارگرانی که سرمایه آن را نادیده می‌گیرد یا طرد می‌کند، یعنی آن بخش از طبقه (۳) کارگر که اگرچه برای بقا منحصراً وابسته به بازار کار و سرمایه هستند، اما احتمالاً هرگز موفق نمی‌شوند که نیروی کارشان را بفروشند.

هر سه نوع تضاد و مبارزه کارگری تجلی‌های مختلف یک فرایند توسعه سرمایه‌دارانه هستند. هر سه را می‌توان امروز در مبارزات کارگری مشاهده کرد. یک استراتژی سوسیالیستی باید بتواند

هر سه را در بگیرد. در واقع، چشم‌انداز استراتژیک مارکس و انگلس، که در مانیفست حزب کمونیست بیان شده، از سندیکاها می‌خواست که هر سه بخش طبقه کارگر جهانی را در یک پروژه مشترک سازماندهی کنند.

مارکس هر سه گروه کارگران - هم آنهایی که در فازهای واپسین گسترش مادی به عنوان مزدبگیر ادغام شدند، هم آنهایی که همزمان با آخرین دور تجدید ساختار از کار اخراج شدند، هم کسانی که از منظر سرمایه، مازاد و اضافی هستند - را در کنار هم می‌دید.

با عبارت دیگر، تمایزات درون طبقه کارگر - میان کسانی که کار دارند و بیکاران، میان کارگران فعال و ذخیره، آنهایی که می‌توانند زیان‌های پرهزینه‌ای به سرمایه از طریق اعتصاب تحمیل کنند، و آنهایی که تنها می‌توانند در خیابان تظاهرات کنند - با تفاوت‌های شهروندی، نژاد، قومیت و جنسیت هم‌پوشانی ندارد. در واقع، کارگرانی در یکی از سه گروه فوق‌الذکر قرار می‌گیرند یک طبقه هستند با یک قدرت و با یک سری مطالبات و یک با یک ظرفیت برای خلق چشم‌اندازی و رای جهان سرمایه‌داری.

با این حال، سرمایه‌داری به لحاظ تاریخی بر دوش استعمار، نژادپرستی و پدرسالاری رشد کرده است؛ به عبارت دیگر طبقه کارگران را بر حسب شرایط خود تکه پاره کرده و ظرفیت خلق یک چشم‌انداز مشترک رهایی را کاسته و محدود کرده است. در دوران بحران‌های عمیق سرمایه‌داری، همچون دورانی که از سر می‌گذرانیم، این تمایزات و شکاف‌ها به سمت سفت و سخت شدن گرایش پیدا می‌کنند. سرمایه‌داری بحران‌زده به طور مستقیم و غیرمستقیم «هیولاهای» «میان دو دوره» را که گرامشی از آنها سخن گفته تقویت می‌کند، یعنی جنبش‌های نئوفاشیستی، نژادپرستانه، پدرسالارانه، ضدمهاجر و خارجی‌ستیز را. همچنین، اشکال سرکوبگر کنترل اجتماعی و نظامی‌گری را علیه جنبش سوسیالیستی را به کار می‌برن، جنبش سوسیالیستی‌ای که «قوی‌تر» از آن است که سرمایه بتواند نادیده‌اش بگیرد و البته فعلاً «ضعیف‌تر» از آن که بتواند بشریت را از دوره‌ای طولانی از هرج و مرج ساختاری نجات دهد.

در هر حال، امروز شاهد موجی از خیزش کارگری هستیم که از لحاظ وسعت و گستردگی بی‌سابقه است. در شرایطی که شدت و وسعت چالش‌هایی هم که سرمایه‌داری بحران‌زده جهانی بر بشریت تحمیل کرده بی‌سابقه است، این جنبش‌های می‌توانند پلی به آینده بسازند. در برخی موارد، این جنبش‌ها حتی قادر به همبسته کردن سه گروه مورد اشاره طبقه کارگر نیز هستند. در جریان مبارزات این جنبش‌ها - و به لطف آنها - است که یک پروژه رهایی‌بخش ظهور خواهد کرد که قادر باشد ما را از شر این سرمایه‌داری ویرانگر نجات دهد و به سمت جهانی هدایت کند که در کرامت انسانی از سود ارزش بیشتری دارد.

زمانه

ترجمه از

contretemps